

دکتر لسلی آلن، حزقیال، درس هشتم، سقوط و ظهور سلطنت، حزقیال ۱۷: ۱-۲۴ و ۱۹: ۱-۱۴

لزلی آلن و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر لسلی آلن و آموزه‌های او در مورد کتاب حزقیال است. این جلسه ۸، سقوط و ظهور سلطنت حزقیال ۱۷: ۱-۲۴ و ۱۹: ۱-۱۴ است.

اکنون عملاً به پایان بخش دوم کتاب حزقیال می‌رسیم که از فصل ۸ تا فصل ۱۹ ادامه دارد.

اما وقتی به فصل‌های ۱۷ تا ۱۹ نگاه می‌کنیم، تصویری از پیچیدگی ادبی مطالب را در آنجا می‌بینیم. اغلب ترتیب پیام‌ها ما را شگفت‌زده می‌کند که نیاز به توضیح دارد زیرا فصل‌های ۱۷ و ۱۹ به سلطنت می‌پردازند اما اگر به فصل ۱۸ نگاه کنید، متوجه می‌شوید که این ترتیب به طور غیرمستقیم پیش می‌رود.

و شما فکر می‌کنید، این چه ربطی به ۱۷ و ۱۹ دارد، که مسلماً دو فصل هستند؟ و از طرف دیگر، در حالی که ۱۷: ۱ تا ۲۷ و فصل ۱۹ به شکلی منفی به سلطنت می‌پردازند و می‌گویند سلطنت بد است، ۱۷: ۲۲ تا ۲۴، با برخورد مثبت با آن از نظر امید و وعده، ما را شگفت‌زده می‌کند. به نظر می‌رسد واحد ادبی کلی ۲۴ فصل‌های ۱۷ تا ۱۹ باشد. به نظر می‌رسد که کنار هم قرار دادن این فصل‌ها عمدی بوده است.

در سخنرانی بعدی، خواهیم دید که فصل ۱۸ چگونه در این بخش جای می‌گیرد. اما در حال حاضر برای ما آسان‌تر خواهد بود که به دو انتهای این بخش، دو انتهای کتاب، و موضوع اصلی، یعنی موضوع واحد سلطنت در آنجا، نگاه کنیم. با این حال، البته، ما هنوز باید با تغییر حال و هوا در اواسط ۱۷:۲۲ تا ۲۴ کنار بیاییم.

اما اکنون می‌توانیم آن را به عنوان مدرکی از ویرایش دوم کتاب حزقیال تشخیص دهیم. و قطعاً به نظر می‌رسد که در بخش دوم رسالت نبوتی حزقیال نقشی داشته است. و متعلق به پس از سال ۵۸۷ است.

و زبان و نگرش کلی آن، همان درون‌مایه و جنبه مثبتی را دارد که ما با پیام‌های پس از ۵۸۷ مرتبط می‌دانیم. برای شنوندگان و خوانندگان پس از ۵۸۷، این بخش می‌تواند داستان پادشاهی داوود را پس از محکومیتی که پادشاهی در بخش اولیه فصل ۱۷ و فصل ۱۹ متحمل شد، به آینده‌ای مثبت ادامه دهد. عهد عتیق دو نگرش نسبت به پادشاهی دارد.

از نظر الهیاتی، از جانب خداست. این قانون اساسی برگزیده خدا برای اسرائیل است. از نظر تاریخی، معلوم شد که بد بوده است.

تاریخ سلطنت در عهد عتیق، تاریخ شکست است. برخی از پیامبران، به ویژه اشعیا، توانستند این دو تضاد را، خوب از نظر الهیاتی و بد از نظر تاریخی، با هم ادغام کنند. به ویژه اشعیا و برخی دیگر از پیامبران نیز توانستند با گذار از تراژدی سلطنت بد در زمان خود به امید دوره جدیدی از سلطنت که مطابق با آرمان‌های اولیه خود باشد، این دو تضاد را با هم ادغام کنند.

و حزقیال این پیام دوگانه را دریافت می‌کند و می‌تواند به ارث ببرد. اما در این بخش، او زمان بیشتری را صرف سلطنت بد قدیمی در آیات ۱۷:۲۱ تا ۲۱ و در باب ۱۹ می‌کند و سپس در آیات ۱۷:۲۲ تا ۲۴، مطلب کوتاهی در مورد یک سلطنت خوب جدید اضافه می‌کند. وقتی به باب‌های دهه‌های ۳۰ و ۴۰ می‌رسیم، در واقع، از دیدگاهی خوب، مطالب بیشتری در مورد سلطنت خواهیم یافت.

بخش اول فصل ۱۷، جایی که پیام مربوط می‌شود، در آیات ۳ تا ۱۰ آمده است. همانطور که آیه ۲ نشان می‌دهد، از طریق استعاره درباره سلطنت صحبت می‌کند. استعاره‌هایی که در واقع در آیات ۱۱ تا ۲۱ توضیح داده خواهند شد.

آیه ۳ از عقاب بزرگ با بال‌های عظیم و بال‌های بلند صحبت می‌کند که به لبنان آمد و غیره. این استعاره را به تفصیل و با استعاره‌ای گسترده تا آیه ۱۰ ادامه می‌دهد. و سپس از آیات ۱۱ تا ۲۱ توضیحی می‌گیریم، توضیحی طولانی از نظر تاریخی.

در واقع، مفید خواهد بود که با تفسیر شروع کنیم زیرا احتمالاً اطلاعات زیادی در مورد تاریخ نداریم، ببینیم که این استعاره چگونه تفسیر می‌شود و سپس به عقب برگردیم و آن را بر اساس استعاره دوباره بیان کنیم البته استفاده از استعاره یک ترفند بلاغی است. واعظان در هر عصری از آن برای ارائه تصویری برای پیام خود استفاده کرده‌اند تا پیامشان بهتر درک شود.

حزقیال در این کار بسیار ماهر بود. اما من گمان می‌کنم که خوانندگان و شنوندگان اولیه او اطلاعات بسیار بیشتری در مورد جنبه تاریخی روزهای آخر سلطنت نسبت به ما داشتند. بنابراین، خود تفسیر برای ما دشوار است و باید با آن دست و پنجه نرم کنیم.

سپس، می‌توانیم ببینیم که چگونه به زبان استعاری بیان شده است. آیه ۱۱، بنابراین، این فرمول مقدماتی را داریم: کلام خداوند بر من نازل شد، و سپس، اکنون به خاندان یاغی بگو، آیا نمی‌دانید این چیزها به چه معناست؟ خب، ما هنوز نمی‌دانیم چون آن را نخوانده‌ایم. اما به آن خاندان یاغی می‌گویند.

نکته جالب این است که این با سلطنت، با پادشاهی مرتبط است. خاندان شورشی، مردم یهودا هستند، چه در تبعید و چه در وطن.

اما با پادشاهی مرتبط است. و پادشاهی نماینده کل جامعه است. و ما در فصل ۱۲ به این مفهوم برخوردیم.

زیرا در آنجا، در آیه ۹ از فصل ۱۲، آیا خاندان اسرائیل، خاندان شورشگر، به تو نگفته‌اند که چه می‌کنی؟ به آنها بگو، خداوند متعال چنین می‌گوید، این وحی مربوط به شاهزاده در اورشلیم و تمام خاندان اسرائیل در آن است. و بنابراین این با خاندان شورشگر مرتبط است. و سپس نوعی نمونه اولیه، مرکز آن، خلاصه آن و نماد آن در پادشاه واقعی است.

و این اتفاق اینجا می‌افتد، پادشاه نماینده‌ی تمام ملت است. خاندان شورشی در پادشاه، در پادشاه یهودا، به اوج خود می‌رسد. و بنابراین، سلطنت به عنوان عاملی که قرار بود منجر به سقوط یهودا شود، مطرح می‌شود.

و بدیهی است که پادشاه، دولت را رهبری می‌کرد و دولت، سیاست‌های ملی را هدایت می‌کرد. و بنابراین پادشاه در رأس همه اینها نقشی حیاتی داشت. و او بخشی از شورش علیه خداست، شورشی که به طرق مختلف به قوم خدا به عنوان یک کل نشان داده می‌شود.

سپس تاریخی را بیان می‌کند که برای شنوندگان اولیه بسیار شناخته شده است اما برای ما چندان شناخته شده نیست. و آیه ۱۲ به اسیران جنگی چیزی را یادآوری می‌کند که آنها به خوبی می‌دانند. پادشاه بابل به اورشلیم آمد، پادشاه و مقامات آن را برداشت و آنها را با خود به بابل آورد.

و این تبعید سال ۵۹۷ است، اولین تبعید در این مورد از نخبگان اورشلیم، مقامات دولتی، کاهنان مهم و غیره، که خود حزقیال به آن کشیده شد و در آن دخیل بود. و بنابراین، در سال ۵۹۷، نبوکدنصر پادشاه جوان، یهوایکین، را به بابل تبعید کرد و بخشی از او را، و او را با نامزد خود، صدقیا، جایگزین کرد. در آیه او یکی از فرزندان سلطنتی، یکی از نسل‌های سلطنتی را گرفت و با او عهد بست و او را سوگند داد، ۱۳.

این صدقیا است که معلوم شد آخرین پادشاه یهودا است، هرچند در آن زمان خودش نمی‌دانست. او یک پادشاه دست نشانده بود. او بخشی از فرزندان یا نسل سلطنتی بود زیرا در واقع عضوی از خانواده سلطنتی داوود بود.

او در واقع عمومی یهوایکین بود، مردی مسن‌تر که تصور می‌شد به اندازه کافی مطیع باشد تا بتواند رعیت وفادار نبوکدنصر باشد. و بنابراین، آن جایگزین وجود دارد. و بنابراین، یک عضو جدید خانواده از سلسله داوود وجود دارد، اما این سلسله در صدقیا ادامه می‌یابد.

و پیمان تازه‌ای میان فرمانروای بابل و دست‌نشانده‌ی جدیدش بسته شد. او را سوگند داد تا پادشاهی فروتن شود و خود را بالا نکشد. و با وفای به عهدش، پایدار نماند.

بین صدقیا و نبوکدنصر پیمانی، به عبارت دیگر، یک پیمان رعیتی وجود داشت. اینطور برداشت می‌شد که صدقیا شریک پایین‌تر، شریک تابع، خواهد بود و باید هر چه نبوکدنصر می‌خواست انجام دهد. و همین‌طور هم شد. عهد بسته شد، پیمان بسته شد، و پیمان‌های باستانی با سوگند، سوگند وفاداری، مهر و موم می‌شدند.

و این حتی در آیه ۱۳ ذکر شده است و او را سوگند می‌دهد. حال، باید دانست که وقتی این معاهدات بسته می‌شدند، نفرین‌هایی نیز به عنوان بخشی از آنها همراه این معاهدات بودند. و به این معاهدات رنگ و بوی مذهبی داده می‌شد.

و پادشاه دست نشانده، گویی با قول دادن به نام خدای اسرائیل، یهوه، مبنی بر اینکه به وعده‌هایش عمل خواهد کرد و به نبوکدنصر وفادار خواهد بود، این نفرین‌ها را مهر و موم می‌کرد. حال این را به خاطر داشته باشید زیرا این نکته بسیار مهمی در ادامه این پیام است. حال، سوگند وفاداری خوردن و مصمم بودن به انجام آن و شاید پایبندی به آن برای چند سال، یک چیز است.

اما یهودا سابقه طولانی در شورش سیاسی داشت. هیچ کس دوست نداشت تحت سلطه یک قدرت استعماری باشد، و این قطعاً در مورد یهودا در مرز جنوب غربی امپراتوری بابل صادق بود.

و بنابراین، این پیمان امپراتوری، این یوغ امپراتوری مورد تنفر قرار گرفت. و بر صدقیا فشار وارد شد تا با مصر، که یک قدرت بزرگ دیگر، یک قدرت ملی بود، وارد مذاکره شود. آیا مصر نیروهایی را برای شکستن سلطه بابل اعزام می‌کرد؟ و بنابراین، با تضمین‌هایی از سوی مصر، صدقیا احساس آزادی کرد تا از نظر سیاسی علیه نبوکدنصر شورش کند.

در واقع، در حالی که محاصره اورشلیم در حال وقوع بود، در کتاب ارمیا به ما گفته شده است که فرستادگانی به مصر فرستاده شدند؛ بیایید، ارتش خود را بفرستید. ما منتظر ارتش شما هستیم. و ارتشی از مصر آمد.

برای مدت کوتاهی، فقط برای مدت کوتاهی، ارتش بابل محاصره خود را شکست داد و مجبور شد به جنوب غربی یهودا برود تا ارتش مصر را شکست دهد. و شکستش داد، و اینگونه بود که بابلی‌ها برگشتند و محاصره اورشلیم را ادامه دادند.

اما البته، نه تنها بابل مورد شورش قرار گرفته بود، که دلیل اصلی حمله بابل به یهودا بود، بلکه این شواهد تازه‌ای از توسل به مصر برای نجات صدقیا و یهودا از محاصره‌ای که در آن گرفتار شده بود، وجود داشت و بنابراین کاملاً واضح است که صدقیا سوگندی را که به نام یهوه خورده بود، شکسته بود. و این موضوع در اینجا بسیار جدی گرفته می‌شود.

و در این مرحله، ما از نظر تاریخی کجا هستیم؟ خب، آیه ۱۵، او با فرستادن سفیرانی به مصر علیه نبوکدنصر شورش کرد تا آنها به او اسب و ارتش بزرگی بدهند. خب، احتمالاً این قبل از وقوع محاصره است. آیا او موفق خواهد شد؟ آیا کسی که چنین کارهایی انجام می‌دهد می‌تواند فرار کند؟ آیا می‌تواند عهد را بشکند؟ آیا می‌تواند پیمان، پیمان سیاسی را بشکند و با این حال زنده بماند؟ این پیمان الهیاتی با یهوه نیست.

این عهد سیاسی با نبوکدنصر است. خداوند متعال می‌فرماید: به حیات خودم سوگند، در بابل، در مکانی که پادشاه ساکن است، همان پادشاهی که او را پادشاه ساخت، سوگندش را خوار شمرد و پیمانش را شکست خواهد مرد. فرعون با ارتش قدرتمند و جمعیت کثیرش، در جنگ به او کمک نخواهد کرد، زمانی که سنگرها برپا می‌شوند و جنگ‌های محاصره برای نابودی جان‌های بسیاری برپا می‌شوند.

و بنابراین، با نگاه به آینده و پیشگویی، بله، مصر ممکن است ارتشی بفرستد، اما در برابر محاصره اورشلیم که هنوز در این مرحله به عنوان آینده در نظر گرفته می‌شود، پیروز نخواهد شد. زیرا او سوگند را تحقیر کرد و عهد را شکست، زیرا او دست خود را داد و با این حال همه این کارها را انجام داد، او فرار نخواهد کرد. او کلام خدا، نام خدا را به باطل می‌برد.

او به کتاب مقدس قول داده بود، گویی به یهوه قول داده بود که به نبوکدنصر وفادار خواهد بود، و باید به آن قول پایبند می‌بود. و در واقع، این به یک گناه تبدیل شد. از قضا، شکستن این پیمان سیاسی توسط او به یک گناه تبدیل شد.

جالب است که اگر روایت این اتفاق را در کتاب دوم تواریخ بخوانیم، متوجه می‌شویم که به حزقیال ۱۷ اشاره شده است. کینک چیزی در این مورد نمی‌گوید، اما تواریخ آشکارا حزقیال خود را خوانده و از این موضوع آگاه بوده است. پس به آنچه که وقایع‌نگار در فصل ۳۶ و آیه ۱۳ گفته است گوش دهید.

صدقیا همچنین علیه پادشاه نبوکدنصر که او را به نام خدا قسم داده بود، شورش کرد. در اینجا پیام این مقاله را در ابتدای فصل ۱۷ می‌آوریم. و بنابراین، در واقع، آن کاربرد ثانویه جذاب از حزقیال در آن کتاب بعدی تواریخ وجود دارد.

اما این پیام وجود دارد که نمی‌توان نام خدا را بیهوده و بدون مجازات برد. و بنابراین صدقیا پس از دیدن شکست ارتشش در جنگ با بابلی‌ها، تبعید شد. حال این جالب است زیرا این پیام اول در فصل ۱۷، با فصل ۱۲ مرتبط است.

ما در فصل ۱۲ درباره پیوند بین خاندان شورش و اندیشه تبعید، به تبعید رفتن، می‌خوانیم. این فصل پادشاه را به عنوان کسی که جایگاه ضروری در میان تبعیدیان دارد، مشخص می‌کند. و مطالب زیادی در مورد شکست پادشاه و تبعید شدن او به همراه اتباعش ارائه می‌دهد.

و بنابراین، این پیام اول، پیام تبعید صدقیا در فصل ۱۲ را تکرار می‌کند و دلیل خوبی برای آن ارائه می‌دهد. ما در فصل ۷ دلیلی جز خاندان یاغی نداشتیم، اما اکنون زمینه سیاسی آن ارائه می‌شود. بنابراین، اینجا همان جایی است که هستیم.

حالا، به استعاره برمی‌گردیم. حالا ما به اندازه اولین قهرمانان خدا از طریق حزقیال می‌دانیم. و می‌توانیم ببینیم. که استعاره چه می‌گوید.

آیات ۳ تا ۱۰ استعاره‌ای گسترده هستند. این استعاره، واقعیت‌های آینده را در قالب یک داستان، یک تصویر، جلوه می‌دهد. اکنون می‌توانیم ببینیم که عقاب بزرگی که به لبنان می‌آید، در واقع همان نبوکدنصر است. که به اورشلیم می‌آید.

و سرو - عقابی نوک سرو را گرفت و شاخه بالایی آن را شکست. در واقع، این پادشاه فعلی است، پادشاه جوانی که تنها سه ماه سلطنت کرد. یهوایقیم، پادشاه ۱۸ ساله، به بابل برده شد. بابل به عنوان سرزمین تجارت و شهر بازرگانان توصیف شده است.

آنجا یک کلان‌شهر تجاری بود. و بنابراین یهوایقیم به آن شهر بزرگ برده می‌شود. و سپس، در آیه ۵، عقاب دانه‌ای را از زمین برداشت و آن را در خاک حاصلخیز، گیاهی در کنار آب‌های فراوان، کاشت.

او آن را مانند شاخه بید قرار داد. و بنابراین، این نسل در واقع بخشی از خانواده سلطنتی، فرزندان سلطنتی نسل سلطنتی است. این عضو دیگری از خانواده سلطنتی است که در واقع، آن آخرین پادشاه صدقیا است. که او به جای او پادشاه یهودا می‌شود.

و اوضاع برای مدتی در این پادشاهی جدید خوب پیش می‌رود. و می‌دانیم که این تا زمانی است که صدقیا به نبوکدنصر وفادار بود. در آیه ۱۶، آن جوانه زد و به تاکی تبدیل شد که گسترش یافت اما کوتاه بود.

شاخه‌هایش به سوی او چرخیدند؛ ریشه‌هایش به سوی او، به سوی نبوکدنصر، چرخیدند و به این ترتیب به او لطف کردند و از او حمایت کردند. ریشه‌هایش در جایی که ایستاده بود، باقی ماندند. بنابراین، به یک تاک تبدیل شد.

شاخه‌ها و شاخ و برگ آورد. و این جایی است که ما تاکنون در اوایل سلطنت صدقیا، که به جای یهوایقیم انتخاب شده بود، در آن قرار داریم. و سلطنت او تا زمانی که به صدقیا وفادار بود، رونق داشت.

اما صدقیا افکار دیگری داشت. چشمانش به سمت عقاب دیگری، یک عقاب رقیب - در واقع، فرعون مصر - کشیده شد.

و او نقشه می‌کشد که خود را به مصر پیوند دهد و از یوغ بابل رهایی یابد. او امیدوار است منابع جدیدی به نفع خود پیدا کند. و در آیه هفتم، به این می‌رسیم: عقاب بزرگ دیگری با بال‌های بزرگ و پرهای فراوان وجود داشت.

و ببینید، این درخت مو ریشه‌های خود را به سمت او، به سمت فرعون، دراز کرد تا او آن را از بستری که در آن کاشته شده بود، آبیاری کند. با آب فراوان به خاک خوب پیوند زده شد تا شاخه‌هایی تولید کند و میوه دهد و به تاکی اصیل تبدیل شود. اما خداوند در آیه نهم در مورد این ترتیب جدید تردید کرد و گفت: خداوند متعال چنین می‌گوید، آیا این ترتیب جدید با مصر موفق خواهد شد؟ آیا او ریشه‌های آن را از ریشه نخواهد کند، میوه‌های آن را پوسیده و پژمرده خواهد کرد، و برگ‌های تازه جوانه زده آن پژمرده خواهند

شد؟ وقتی که به وفاداری مصریان پیوند زده شود، به هیچ بازوی قوی یا ارتش قدرتمندی برای کندن آن از ریشه‌هایش نیاز نخواهد بود.

آیا وقتی باد شرقی به آن برخورد کند، شکوفا خواهد شد؟ آیا کاملاً پژمرده نخواهد شد، در بستری که در آن رشد کرده بود، نخواهد پژمرد؟ بنابراین، اینها سوالات جستجوگرانه‌ای هستند. و البته، آن باد شرقی، همان ارتش بابلی است که قرار است بیاید و همه چیز را خراب کند. خب، بفرمایید.

یک استعاره‌ی گسترده در مورد پرندگان و گیاهان وجود دارد که آن داستان را روایت می‌کنند. و من تعجب می‌کنم که آیا اولین نفر اینجا می‌دانسته منظور چیست یا اینکه به تفسیر، تفسیر تاریخی باکیفا، نیاز داشته است. اوه، فهمیدیم که چه بوده است.

اما حداقل جذاب بود. و حداقل کنجکاو آنها را برانگیخت. او درباره چه چیزی صحبت می‌کند؟ این چیست؟ عقاب چیست؟ درخت مو چیست؟ آن چیست؟ و این چرخش وقایع، بدیهی است که در دوران سختی رخ می‌دهد.

این داستان قدیمی است، داستان قدیمی، قدیمی در آن انجیل خبر بد که حزقیال ابتدا باید آن را می‌آورد که اورشلیم و به همراه آن سلطنت سقوط خواهد کرد. و بنابراین به طور کلی، اسیران جنگی که قهرمان بودند با این امید واهی که به اورشلیم بازخواهند گشت و در ثبات نسبی که قبلاً از آن برخوردار بودند، زندگی خواهند کرد، به حرکت در می‌آمدند. ثباتی که نه تنها به اورشلیم، بلکه به سلطنت نیز وابسته بود.

سلطنت خیلی مهم بود. خب، در واقع، نهاد محافظ آن نبود. و این امید در آیات ۱ تا ۲۱، ابتدا از طریق استعاره و سپس از طریق تفسیر ساده، نقش بر آب می‌شود.

متن مشابهی در کتاب مرثی وجود دارد. مرثی، فصل ۴. در پایان مرثی، مردم، این درباره مردمی است که پس از تبعید در سرزمین خود باقی ماندند و هرگز تبعید نشدند. و آنها در حال تفکر در مورد تاریخ گذشته خود و آنچه اکنون از سر می‌گذرانند، هستند.

زندگی قطعاً آسان نیست. و یکی از چیزهایی که در باب ۴۲۰ می‌گویند، درباره دستگیری صدقیا است. و این پایان همه چیز بود.

مسیح خداوند، نفس حیات ما در گودال‌های ایشان گرفته شد. کسی که درباره‌اش گفتیم زیر سایه‌اش در میان ملت‌ها زندگی خواهیم کرد. و اینجاست، این ابراز امید اما در نهایت ناامیدی.

این متن کاملاً مشابه متنی است که ما اینجا مطالعه کرده‌ایم. به هر حال، به آیات ۲۲ تا ۲۴ می‌پردازیم که بخش جدید و بسیار متفاوتی از داستان سلطنتی را روایت می‌کند. می‌دانیم که پس از سال ۵۸۷، به حزقیال پیام امید جدیدی سپرده شد که به زودی به آن خواهیم پرداخت.

اما آن امید فقط می‌توانست پس از نابودی بیاید و جایگزین آن نمی‌شد. و بنابراین، مناسب است که بخشی از آن پیام‌های پست ۵۸۷ در اینجا درج شده است. و این پیوند موضوعی، همان مضمون سلطنت، وجود دارد، اما اکنون نشان‌دهنده‌ی تغییر روند و احیای سلطنت است.

اما این بار مورد لطف و عنایت خداوند قرار خواهد گرفت. و بنابراین، به آیات ۲۲ تا ۲۴ می‌رسیم. و این مانند نوعی ضمیمه‌ی سلطنتی برای آیات قبلی است.

حال، حزقیال می‌توانست صدای خود را به دیگر پیام‌های نبوی امیدبخش در مورد سلسله سلطنتی، به ویژه در اشعیا ۹ و ۱۱ و ارمیا ۲۳، اضافه کند. در آیه ۳، نبوکدنصر مسئولیت نهال سرو، آن پادشاه یهودا، که در واقع یهوایکین بود را بر عهده گرفته بود. اما وقتی به آیه ۲۲ می‌رسیم، این مفهوم را درک می‌کنیم، اما تفاوتی وجود دارد.

اکنون خود خدا کنترل امور را در دست دارد. خود خدا این نقش را بر عهده می‌گیرد و پادشاه جدیدی را در اسرائیل منصوب می‌کند. به یک معنا، این یک پادشاه دست نشانده خواهد بود، اما اکنون خود خدا حاکم مطلق خواهد بود.

و بنابراین، یک تغییر در دولت جدید، یک تغییر کاملاً قطعی. خدا از همان ابتدا مسئول است. و سپس آن جوانه ریشه خواهد گرفت و در رفاه رشد خواهد کرد و از حکومت جهانی برخوردار خواهد شد.

و بنابراین، در آیه ۲۳ ادامه می‌یابد. آنگاه، جهان مجبور خواهد شد حاکمیت مشیت الهی خدای اسرائیل را در امور انسانی به رسمیت بشناسد. آیه ۲۴: همه درختان صحرا خواهند دانست که من یهوه هستم.

من درخت بلند را پایین می‌آورم، من درخت کوتاه را بالا می‌برم. خدا در امور جهان تدبیر می‌کند. و او این را ثابت خواهد کرد.

این یک نمونه و مدرک خواهد بود، زمانی که سلطنت داوود به این شکل احیا و متبرک شود. و البته، در اینجا، وقتی بیشتر به عهد عتیق به صورت رسمی فکر می‌کنیم، به مزامیر سلطنتی، مانند مزور ۲ و مزور برمی‌خوریم که وعده حکومت جهانی را به پادشاه برگزیده خدا از نسل داوود می‌دهند. و حزقیال ۱۱۰ می‌گوید، روزی این وعده به حقیقت خواهد پیوست.

روزی این اتفاق خواهد افتاد. و بنابراین این پایان خوشی برای این ماجراست، داستانی که پیش از این داستان بسیار غم‌انگیزی از سلطنت داوودیان بود. به فصل ۱۹ می‌رویم.

ما برای درس بعدی خود، باب ۱۸ را کنار می‌گذاریم. بار دیگر، همان مضمون پادشاهی را داریم و پادشاهی داوود مد نظر است. این موضوع با نیمه اول باب ۱۷، یعنی پیام داوری به صورت استعاره‌ای و با زبانی ساده. در مورد صدقیای، بسیار همسو است.

این نیز در فصل ۱۹، پیامی از داوری علیه سلطنت یهودا، در واقع علیه صدقیای، آخرین پادشاه، است. و این پیام‌ها در ۱۷ و ۱۹، این پیام‌های منفی، هر دو مانند میخ‌هایی هستند که حزقیال بر تابوت امیدهای بیهوده تبعیدیان برای بازگشت زود هنگام به یهودا و به وضع موجود، یعنی پادشاه داوود، می‌کوبد. ما همین الان متوجه شدیم که آیات ۱۷:۲۲ تا ۲۴، منفی‌نگری را در هم می‌شکنند و به سوی آینده‌ای مثبت از نهاد سلطنت پیش می‌رود.

این یکی از وعده‌های پس از داوری در پیامبران عهد عتیق است، وعده‌هایی که نوعی دیدگاه مسیحایی از تعاملات آینده خدا با اسرائیل را پرورش می‌داد. و اینها وعده‌هایی هستند که عهد جدید در ادعای خود مبنی بر مسیح بودن عیسی به آنها استناد کرده است. اما ممکن است بپرسیم که چرا آن پیام مثبت در آیات 17 تا 24 بعد از فصل 19 آورده نشده است 22.

این باعث می‌شود منطقی‌تر باشد: اول از همه از شر چیزهای منفی خلاص شویم، و سپس می‌توانیم به سرخ چیزهای مثبت برویم. و به نظر عجیب می‌رسد که ما این رابطه‌ی پر فراز و نشیب را بین ۱۷ و ۱۹ داریم. و

دلیلش این است که از نظر محتوا، ۱۷:۲۲ تا ۲۴ به عنوان یک مکمل مثبت برای ۱۷:۱ تا ۲۱ طراحی شده است.

و شما همان نوع استعاره‌هایی را که در نیمه دوم فصل ۱۷ استفاده شده است، در نیمه اول نیز دارید. و بنابراین، قرار بود آنجا باشد، با همان استعاره کلی. درست است که اگر ۱۷:۲۲ تا ۲۴ را بررسی کنید، از فصل ۱۹ آگاهی دارد، اما بیشتر زبان آن پژوهی از پیام قبلی، پیام منفی در ۱۷:۱ تا ۲۱ است.

و بنابراین، در پایان فصل ۱۷ بهتر از فصل ۱۹ جا می‌افتد. اما فصل ۱۹ دقیقاً ادامه‌ی ادبی فصل ۱۷:۱ تا ۲۱ است. و من گمان می‌کنم که در چاپ اول هم همینطور بوده است.

در ویرایش دوم کتاب حزقیال بود که ابتدا آیات ۱۷:۲۱ تا ۲۴ و سپس فصل ۱۸ را اضافه کردیم. اما دفعه بعد به این دیدگاه اخیر خواهیم پرداخت. می‌توانیم فصل ۱۹ را پیشگویی داوری بنامیم.

و این درست است. این در محتواش کاملاً درست است. اما آن چیزی نیست که خودش را اینگونه می‌نامد.

اگر به آیه ۱ نگاه کنیم، در مورد شما، برای سروران اسرائیل مرثیه‌ای برپا کنید. و این به عنوان یک مرثیه مطرح می‌شود. و سپس، در پایان فصل، آیه ۱۴ از فصل ۱۹، می‌گوید، این یک مرثیه است، و به عنوان یک مرثیه استفاده می‌شود.

و بنابراین، ما اینجاییم. این یک سوگواری است. اما باید بدانیم که گاهی اوقات پیامبران، پیامبران عهد عتیق از اشکال مختلفی در پیام‌های خود استفاده می‌کردند.

و گاهی اوقات، آنها پیام پیشگویی داوری را از طریق مرثیه منتقل می‌کردند. در واقع، این یک مرثیه تشییع جنازه است که وقتی کسی فوت می‌کند یا کسی دچار فاجعه وحشتناکی می‌شود، از آن استفاده می‌کردند. و بنابراین، این در واقع، از دیدگاه خارجی، یک مرثیه است، مرثیه تشییع جنازه‌ای که برای از دست دادن، به خصوص شاید یکی از اعضای خانواده که فوت کرده بود، سوگواری می‌کرد.

و شاید بدانیم که یک نمونه بسیار خوب و طولانی از مرثیه سوگواری به خودی خود وجود دارد که توسط یک پیامبر استفاده نشده، بلکه به عنوان مرثیه سوگواری در کتاب دوم سموئیل و فصل اول آمده است. و در آنجا داوود برای پادشاه خود، که همیشه به او وفادار بود، یعنی شاه شائول، و برای ولیعهدش، یوناتان که هر دو به دست فلسطینیان کشته شدند، سوگواری می‌کند. و در نیمه دوم کتاب دوم سموئیل، فصل اول، این مرثیه را می‌خوانیم و یک ترجیع‌بند در سراسر آن وجود دارد، اینکه چگونه قدرتمندان سقوط کرده‌اند. و این با لحن سوگواری گفته می‌شود، چقدر وحشتناک است که این قهرمانان، این قهرمانان قدرتمند، در بحبوحه نبرد سقوط کرده‌اند.

چگونه قدرتمندان سقوط کرده‌اند و سلاح‌های جنگی از بین رفته‌اند. آن دو به خوبی سلاح‌ها بودند، اما اکنون آنها مرده‌اند و ما سلاح‌های جنگی را از دست داده‌ایم. خب، این یک سوگواری واقعی است، اما این کاربرد دیگر سوگواری برای رساندن پیام پیشگویی داوری نیز وجود دارد.

و یک پیشگویی داوری واقعاً شامل یک، نه، بله، چه می‌خواهیم بگویم؟ محتوای یک سوگواری، نگاهی به گذشته، نگاهی به دستاوردهای فرد متوفی در طول زندگی‌اش بود. اما کاری که پیشگویی داوری انجام داد یعنی استفاده از سوگواری، آن را به عنوان پیش‌بینی عذاب قریب‌الوقوع به کار برد. و بنابراین، آنچه که صرفاً در گذشته در یک سوگواری بود، اکنون، با استفاده مجدد به صورت نبوی، به عنوان پیش‌بینی عذاب آینده تبدیل می‌شود.

گویی موضعی فراتر از عذاب قریب الوقوع اتخاذ می کند. به تراژدی نگاه می کند و برای آن سوگواری می کند، گویی که پیش از این اتفاق افتاده است. و اینگونه است که عمل می کند. این پیام نیز استعاره‌ای دارد، اما استعاره را تابع سوگواری می کند.

متوجه می شویم که دو استعاره جداگانه وجود دارد. وقتی به فصل ۱۹ نگاه می کنیم، یکی از آنها بر اساس شیرها در آیات دو تا نه است. و سپس، به نظر می رسد که دوباره با استعاره‌ای متفاوت شروع می شود.

از آیات ۱۰ به بعد، از ۱۰ تا ۱۴، از استعاره‌ی درخت مو استفاده می کند. بنابراین، دو استعاره‌ی جداگانه، اما هر دو در چارچوب یک مرثیه. و این تفاوت نشان می دهد که در واقع دو مرثیه در اینجا وجود دارد که یک جفت را تشکیل می دهند.

و هر دوی آنها با مضمون سلطنت متحد شدند. در بیت دوم، چه شیر ماده‌ای بود مادر تو در میان شیران. و این مفرد است، تو در اینجا در واقع باید آخرین پادشاه یهودا، صدقیا، باشی.

مادر یا شیر ماده، سلسله داوود است که نسل اندر نسل پادشاهان را به دنیا آورده است. و او کسی است که البته به طور بلاغی، قهرمانان واقعی اسیران جنگی را که از سال ۵۹۷ در بابل بوده‌اند، مورد خطاب قرار می دهد. و این شیر ماده، این سلسله، نسل‌های متوالی از پادشاهان را به دنیا آورده است.

در فصل ۱۹، تفسیر ساده‌ای که در فصل ۱۷ داریم را نداریم. اما این تفسیر را با واقعیت در هم آمیخته‌ایم. و بنابراین، در آیه چهارم، پادشاهی را می بینیم که به مصر آورده شده است.

و البته این یهو آحاز بود که پادشاه سابق نبود، بلکه پادشاه قبل از آن در یهودا بود که یهو یاکین، فرعون جایگزین او شد و سپس نبوکدنصر، صدقیا را منصوب کرد. اما این در طول تاریخ سلطنت در طول سه نسل آخر پادشاهان است. و فرعون او را به مصر تبعید کرد.

و یکی دیگر از توله‌ها، شیربچه‌ها، به عنوان پادشاه منصوب شد، و آن یهو یاکین بود. بسیار خب. اما در واقع، از آیه پنجم، به نظر می رسد که به جلو حرکت می کنیم.

این یهو یاکین نیست. اگر به تفاسیر نگاه کنید، بحث‌ها و عدم قطعیت‌هایی در مورد اینکه کدام پادشاه کدام است، وجود دارد. اما می توان به خوبی استدلال کرد که ما قبلاً به اینجا رسیده‌ایم؛ ما به صدقیا می رسیم.

و این یکی دیگر از توله‌های اوست که سلسله انتخاب می کند تا شیر جوان، پادشاه جدید یهودا، صدقیا، را بسازد. و به همین ترتیب، یکی ادامه می دهد. و او از سال ۵۹۷ تا ۵۸۷ سلطنت کرد.

و خیلی زود این پیام را به حمله نهایی ارتش نبوکدنصر منتقل می کند. و این یک ارتش بین‌المللی با عناصری از کشورهای تابعه مختلف بود. و بنابراین، در آیه هشتم، ملت از استان‌های اطراف بر او هجوم آوردند.

آنها تور خود را بر او گسترده و او در چاهشان گرفتار شد. او را نزد پادشاه بابل بردند.

پس، دیگر صدای او نباید شنیده شود. و این آخرین پادشاه است، آخرین پادشاه. و دیگر هرگز صدای صدقیا، آن آخرین پادشاه، دیگر هرگز صدای پادشاه داوود بر فراز کوه‌های اسرائیل شنیده نخواهد شد.

خب، داستان غم‌انگیز همین است، داستان منفی. اما بعد به این پیام موازی، این مرثیه موازی می‌رسیم که استعاره را به یک درخت مو تغییر می‌دهد. و قوی‌ترین ساقه‌اش تبدیل به عصای فرمانروا می‌شود.

و این صدقیا است که مدتی با تمام قدرت خود حکومت کرد. اما با خشم از جا کنده شد و به زمین افکنده شد. باد شرقی آن را خشک کرد.

آن را به بیابان پیوند زدند. و بنابراین ما دوباره داستان صدقیا را که قبلاً در بخش اول فصل ۱۷ شنیده بودیم، روایت می‌کنیم. و آتش از ساقه‌اش بیرون رفته، شاخه‌ها و میوه‌هایش را سوزانده است.

بنابراین، نه ساقه محکمی در آن باقی می‌ماند، نه عصایی برای فرمانروایی. آتش ویرانی بر فراز اورشلیم، حتی کاخ نیز در شعله‌های آن فرو رفته است. و بنابراین، دیگر نه پادشاهی، نه سلطنتی.

و بنابراین، این داستان غم‌انگیزی است که بار دیگر به صورت استعاری، دوباره، از پایان این سلسله سلطنتی روایت می‌شود. اما یک جمله آخر در فصل ۱۹ وجود دارد. این یک مرثیه است و به عنوان یک سوگواری استفاده می‌شود.

و من فکر می‌کنم که این به عنوان یک نتیجه‌گیری سرمقاله عمل می‌کند که به گذشته، خیلی قبل، خیلی بعد از سقوط اورشلیم و پایان سلطنت نگاه می‌کند. در تفسیرم، آن را کمی متفاوت ترجمه کرده‌ام. من این را به عنوان یک مرثیه ترجمه می‌کنم، و به عنوان یک مرثیه عمل کرده است.

حالا این فرق می‌کند. یک مرثیه، یک مرثیه نبوی، خب، با نگاهی به آینده. اما حالا این اتفاق افتاده و می‌توانیم به گذشته نگاه کنیم و ببینیم که واقعاً به حقیقت پیوسته است.

و ما، وقتی به گذشته نگاه می‌کنیم، غمگین هستیم. بنابراین، در فصل ۱۹ افعال گذشته را داریم که در واقع به رویدادهای آینده اشاره دارند، اما در واقع، به آنچه قرار است اتفاق بیفتد اشاره دارد. این پیش‌بینی چیزی است که قرار است اتفاق بیفتد، اما اکنون اتفاق افتاده است.

و بنابراین، اکنون این یک سوگواری واقعی است. و همه ما از دست دادن آن سلطنت اندوهگین هستیم. بنابراین این فصل‌های ۱۷ و ۱۹ است.

و دفعه بعد به آن فصل میانی در فصل ۱۸ برمی‌گردیم و سعی می‌کنیم ببینیم که چگونه در آن چارچوب سلطنتی قرار می‌گیرد، اگرچه در فصل ۱۸ چیزی در مورد پادشاهی نمی‌گوید.

این دکتر لسلی آلن و آموزه‌های او در مورد کتاب حزقیال است. این جلسه ۸، سقوط و ظهور سلطنت حزقیال ۱۷: ۱-۲۴ و ۱۹: ۱-۱۴ است.